

نقش سیاق در فهم احادیث مشکل

یاسین پورعلی (دانشجوی دکتری دانشگاه قرآن و حدیث)

pourali.y@gmail.com

امید پیشگر (دانشجوی دکتری دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم)

omid.pishgar@gmail.com

سید مرتضی امیری ارجمند (استاد حوزه علمیه تهران)

pourali.y@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۸/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۳۱

چکیده

یکی از دشواری‌های پژوهش در حدیث، روایاتی هستند که به دلایلی دسترسی به مراد آنها آسان نیست. برای فهم این روایات که از آنها به «حدیث مشکل» یاد می‌شود؛ دانشوران حدیث، راهکارهای گوناگونی به مانند تشکیل خانواده حدیث و بررسی آسیب‌های رایج در نقل حدیث را ارائه کرده و به کار بسته‌اند. استفاده از «سیاق»، یکی از استوارترین و کارآمدترین ابزارهای حل این مشکل است که کاربرد آن، افزون بر اینکه مختص به زبان خاصی نیست، پیشنهادی کهن در فهم سخنان به ظاهر نامفهوم در بین عموم مردم دارد. استفاده فراگیر و دیرین از این قرینه، هرگز به معنای نبود ضابطه در کاربرد آن نیست؛ بلکه بر قواعدی استوار است. از «سیاق»، در پژوهش‌های تفسیری فراوان سخن گفته‌اند و بدان استناد کرده‌اند. اما در فهم حدیث به ویژه «حدیث مشکل»، کمتر به آن توجه شده است. در این نوشته تلاش شده است تا پس از تعریف و تبیین حدود آن، ارزش و چگونگی کاربردهای آن در قالب تطبیق بر نمونه‌هایی ارائه گردد.

کلیدواژه‌ها: سیاق، حدیث مشکل، مشکل الحدیث، قرائن فهم، فقه الحدیث.



درآمد

احادیث گزارش شده از پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ گونه‌های مختلفی دارند و از نظر سادگی و دشواری در فهم یکسان نیستند. برخی از احادیث، مخاطبی ویژه داشته و یا ناظر به سؤال یا فرهنگ خاصی بوده‌اند که فهم و دستیابی به مراد از آن احادیث را با دشواری مواجه می‌کند. «بلندی مضمون» برخی از روایات، «تغییر و تفاوت فرهنگ‌ها»، «تطوّر واژگان، ترکیب‌ها و حتی مفاهیم» موجب شده تا برخی از احادیث با مشکلاتی در فهم معنا و رسیدن به مراد از آنها مواجه باشند.

این مشکل حتی در دوران صدور حدیث هم که مخاطبان اولیه، منظور معصومان ﷺ را می‌فهمیدند گاه برای مخاطبان ثانویه که با واسطه احادیث به آنها می‌رسید نیز به جهت تفاوت فرهنگی و ... وجود داشت و آنها آنگونه که باید منظور معصومان ﷺ را درک نمی‌کردند. این ویژگی سبب شد تا گروهی از احادیث با عنوان «مشکل الحدیث» توصیف شوند؛ احادیثی که مفهوم و مراد آنها به آسانی قابل دستیابی نیست و یا پذیرفتن مفهوم اولیه ارائه شده از آن دارای اشکال است.

کارشناسان برای فهم احادیث مشکل، گاه از مباحث «فقه اللّغة» بهره می‌گیرند، گاه از «قواعد ادبی» استفاده می‌کنند، گاه «مباحث ألفاظ» دانش اصول و هرمنوتیک را به عرصه فهم می‌آورند و گاه تلاش می‌کنند تا با تشکیل «خانواده حدیث» به مفهوم قابل قبولی از آن دست یابند. این تلاش‌ها با وجود ارزشمندی، دارای ضابطه‌ای شناخته‌شده، منطق حرکتی و پشتوانه نظری منسجمی نیست. حتی همه عواملی که می‌توانند به فهم «مشکل الحدیث» یاری رسانند در یک جا گردآوری و تحلیل نشده است. به نظر می‌رسد یکی از راهکارهای دستیابی به فهم اینگونه احادیث توجه به سیاقی است که حدیث را در برگرفته یا با آن در ارتباط است. قرینه‌ای که می‌توان با آن قفل، درک بخشی از روایات مشکل را گشود و به فهم درخوری از آنها دست پیدا کرد.

پیشینه تحقیق

درباره نقش «سیاق» در فهم معنای مراد، در حوزه تفسیر قرآن کریم سخن فراوان است. «نظریة السیاق القرآنی» از عبدالفتاح محمود مثنی و نیز «نقش سیاق در تفسیر» اثر محمدحسن ربّانی دو نمونه از آنهاست. اما در حوزه حدیث، پژوهش کمتری به چشم می‌خورد؛ «سیاق لغوی، مفهوم و کاربرد آن در فهم حدیث»، نوشته قاسم بستانی و نصره باجی مهم‌ترین آنهاست که به شکل

کلی نقش سیاق در فهم احادیث را بررسی کرده است و اما در خصوص کاربرد سیاق در احادیث مشکل تحقیق مستقلی سامان نیافته است.

حدیث مشکل

لفظ «مشکل» از ماده «شکل» است و در لغت بیشتر به معنای همانندی آمده است (ابن فارس، ۱۴۰۴: شکل) که وقتی به باب افعال می‌رود معنای پیچیدگی می‌دهد. «لسان العرب» می‌نویسد: «أشکل الأمرُ التَّبَسُّ» (ابن منظور، ۱۴۱۴: شکل).

اما در اصطلاح، دانشوران حدیث تعریف‌های مختلفی از مشکل الحدیث ارائه کرده‌اند که این تفاوت بیشتر ناظر بر حیطة شمولى آن است. مرحوم مامقانى در تعريف مشکل الحدیث گفته است: «هو ما اشتمل على ألفاظ صعبة لا يعرف معانيها الا الماهران او مطالب غامضة لا يفهمها الا العارفون» (مامقانى، ۱۴۱۴: ۳۱۶/۱).

در این تعریف حیطة مشکل الحدیث آن قدر گسترده‌تر است که غریب الحدیث را هم شامل می‌شود. چرا که در تعریف اصطلاحی غریب الحدیث گفته‌اند: «هو ما وقع فى متن الحدیث من لفظه غامضة بعيدة من الفهم لقلّة استعماله» (سیوطی، ۱۴۱۴: ۱۶۶/۲): حدیثی که در متنش لفظ دشوار و دور از فهم واقع شود و این دشواری به خاطر کمی استعمال آن لفظ است. گرچه گاهی که واژه، سبب ایجاد مشکل در فهم حدیث است؛ «مشکل الحدیث» تنه به تنه «غریب الحدیث» می‌زند؛ اما مرز این دو از هم جداست. آنجا که مشکل در فهم حدیث به علت روشن نبودن معنای خود واژه باشد، مسأله از نوع «غریب الحدیث» است و اگر این اشکال به سبب قرارگرفتن واژه در سیاق حدیث پدید آید به گونه‌ای که معنای مناسب از حدیث به دست نیاید در این صورت مسأله از جنس «مشکل الحدیث» خواهد بود.

بنا بر تصریح بعضی از محققین پیش از طحاوی، کسی از دانشوران حدیث تعریفی از «مشکل الحدیث» به دست نداده است (بیانونی، ۲۰۱۲: ۱۳). این محقق با استناد به مقدمه کتاب «مشکل الآثار» طحاوی فهم خود از تعریف مورد نظر طحاوی درباره حدیث مشکل را اینگونه گزارش کرده است: «یفهم من کلامه هذا ان الروایات المشکله هی الروایات التی خفی معناها الصحیح علی کثیر من الناس وفهمت بطریقه جعلتها مشکله المعنی لسبب من الاسباب» (همان).

در برخی نوشته‌ها نیز این تعریف به طحاوی نسبت داده شده است: «الحديث المقبول الذی خفی مراده بسبب من الاسباب علی وجه لایعرف الا بالتأمل او بدلیل خارجی» (خیرآبادی، ۲۰۱۵: ۲۶۸).

این تعریف از جهت شمول به تعریف مرحوم مامقانی نزدیک‌تر است. اما این که طحاوی حدیث مشکل را منحصر در حدیث مقبول قرار داده محل تأمل است. زیرا با تعبیر مقبول، حدیث مشکل را حدیثی در نظر گرفته که دارای اعتبار است در حالی که در مشکل الحدیث کاری با اعتبار نداریم بر خلاف باب «تعارض ادله» که اعتبار طرفین شرط لازم است؛ چرا که تعارض فرع بر حجیت است و تا طرفین به مرتبه حجیت نرسند اساساً تعارضی واقع نمی‌شود. اما بحث در فهم حدیث مشکل فارغ از این است که آن حجیت دارد (مقبول و معتبر است) یا نه. ضمن اینکه در تعریف طحاوی، به راهکار فهم احادیث هم اشاره شده است در حالی که این مسأله خارج از وظائف تعریف است.

از این رو آیت‌الله سبحانی (۱۴۲۶) با حذف دو قید نخست و پایانی می‌گوید: «هو المشتمل علی مطالب غامضه لایفهمها الا العارفون» (۹۶).

بر این پایه می‌توان «حدیث مشکل» را اینگونه تعریف کرد: حدیثی که مفهوم ظاهری ارائه شده از آن مشتمل بر مطالب پیچیده‌ای است که یا مخاطب از فهم آن ناتوان است و یا این معنا با یافته‌های پیشین ناسازگار می‌نماید.

سیاق

«سیاق» از ماده «سوق» در لغت به معنای «راندن»، «به حرکت درآوردن» و «راندن چهارپایان» است. ابن فارس (۱۴۰۴) در معنای «سوق» نوشته است: «السین و الواو و القاف أصل واحد و هو حَدُّ الشَّيْءِ» (سوق).

این ماده در هیأت‌های گوناگون بارها در قرآن کریم آمده است. برای نمونه: ﴿نَسُوْقُ الْمُجْرِمِیْنَ اِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًّا﴾؛ و مجرمان را تشنه به سوی دوزخ می‌رانیم (مریم: ۸۶).

«سیاق» در اصطلاح، کیفیت قرارگرفتن یک لفظ در یک جمله و جایگاه آن و پیوند خاص میان مفردات یک جمله و جمله‌های قبل و بعد است؛ به گونه‌ای که بتوان از آن معنایی کشف

کرد که از منطوق و مفهوم آیه آشکارا به دست نمی‌آید؛ بلکه از لوازم عقلی آن است. (جعفری، ۱۳۸۶: ۶۲-۷۷)

نقش سیاق در فهم روایات اصولی

در علم اصول به موضوع «سیاق» در بحث حجیت ظواهر توجه شده و از آن به عنوان «دلالة الإقتضاء» یاد کرده‌اند که در برابر «دلالة التنبيه» و «دلالة الإشارة» قرار دارد. بعضی از دانشوران علم اصول، سه دلالت «اقتضاء»، «تنبيه» و «اشاره» را زیر مجموعه دلالت «سیاق» دانسته‌اند (مظفر، ۱۴۳۰: ۱۸۴/۱).

علت طرح این موضوع در علم اصول، کاربرد آن در استنباط احکام است. برای نمونه اگر در روایتی آمده باشد؛ نمازگزار هنگام نمازخواندن باید اذان، اقامه و استعاذه از شیطان را بگوید و او می‌داند که همه این اوامر غیر از اقامه، استحبابی است؛ اما نمی‌داند اقامه واجب است یا نه. در این صورت می‌تواند به وحدت سیاق تمسک کرده حکم به استحباب اقامه کند (صدر، ۱۴۱۷: ۵۲/۴)

از جمله موارد معروفی که در علم اصول به کمک «دلالت إقتضاء» یا همان «دلالت سیاق» معنا شده «حدیث رفع» است. بر اساس این حدیث، یکی از مواردی که در آن رفع تکلیف شده و مکلف مؤأخذه نمی‌شود؛ «ما لا یعلمون» است، یعنی در موردی که انسان علم ندارد، تکلیفی بر او نیست و مسئولیت شرعی ندارد.

حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا رفع تکلیف فقط در موضوعات است یا شامل احکام هم می‌شود؟ توضیح اینکه، اگر کسی یک لیوان شراب را به گمان اینکه آب است بخورد، بی‌شک به علت ندانستن مؤأخذه نشده و عقاب ندارد. ولی اگر کسی می‌داند که آن شراب است اما نمی‌داند که خوردن شراب حرام است و آن را می‌خورد آیا اینجا هم به علت ندانستن حکم مؤأخذه نمی‌شود؟ به عقیده بسیاری از اصولیان چنین کسی مؤأخذه می‌شود و جمله «ما لا یعلمون» شامل جهل به حکم نمی‌شود. دلیل آنها همان دلالت سیاق است که می‌گویند جمله «ما لا یعلمون» در ردیف چند جمله دیگر مانند: «خطا»، «نسیان»، «ما اکرهوا» و «ما اضطرروا» قرار دارد که همه درباره موضوعات است و شامل شبه حکمیة نمی‌شود. مثلا منظور از «ما لا یطیقون» روزه گرفتن پیرزن و پیرمرد است و منظور از «ما اضطرروا إلیه» نوشیدن شراب برای



مداوا است که هر دو تا از موضوعات است. بنابراین «ما لا يعملون» هم با توجه به این سیاق مانند آنهاست و فقط موضوعات را شامل می‌شود (سبحانی، ۱۴۲۴: ۳/۳۵۷).

رابطه دلالت سیاق با دلالت منطوق و مفهوم

نکته قابل توجه اینکه «دலالت سیاق» در عرض دلالت منطوق و مفهوم است. چون اساساً «دلالت سیاق» از مقوله «دلالت عقلی» و بر اساس التزامات عقلی ألفاظ است و در استفاده از سیاق جمله باید صرفاً از التزامات ألفاظ استفاده کرد. بنابراین استفاده از قراین خارجی مانند شأن نزولها و آیات دیگر قرآن که در کنار آیه مورد بحث قرار ندارد و همچنین قواعد شرعی و مانند آنها، دلالت سیاق به شمار نمی‌آید.

اساساً استفاده از «دلالت سیاق» یکی از ابزارهای مهم در فهم معنای مراد است. چون گاهی برای معنای مراد، لفظ مناسبی وجود ندارد و به گفته جاحظ (۱۹۶۸): «ألفاظ محدود ولی معانی نامحدودند» (۸۳/۱). در چنین شرایطی بهره از «دلالت سیاق»، کمبود لفظ در بیان معانی را تا اندازه‌ای جبران می‌کند.

نقش ذوق در استفاده از سیاق

استفاده از «سیاق» کلام، کاری ذوقی است و هر کسی می‌تواند با توجه به برآیند کلام به نتایج خاصی برسد. معروف است که عربی بادیه‌نشین از کسی شنید که این آیه را می‌خواند: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ﴾ (مائده: ۳۸) و در پایان آن می‌گوید: ﴿وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾، آن عرب گفت: نباید آخر آیه این چنین باشد، چون بریدن دست با غفور و رحیم بودن خداوند سازگار نیست. شخص قاری به قرآن مراجعه کرد و دید آخر آیه چنین است: ﴿وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾. وقتی آن را خواند، عرب گفت: درست است باید چنین باشد (جعفری، ۱۳۸۶: ۶۲-۷۷).

وحدت سیاق، یکی از مهم‌ترین ضوابط استفاده از سیاق

استفاده از «سیاق» در فهم متون دینی، باید از ضوابط معینی پیروی کند و کسی مجاز نیست ذوق و سلیقه خود را بی‌هیچ ضابطه‌ای بر متن (آیه و روایت) تحمیل کند. بلکه این کار بایستی روشمند صورت گیرد.

ضوابط استفاده از «سیاق» در جای خود به طور مفصل بحث شده است. از جمله اینکه دلالت سیاق باید به صورت شفاف باشد و یا سیاق با ادله دیگر تعارض نداشته باشد و یا استناد به سیاق آیات قبل و بعد در صورتی حجت است که مجموع عبارات با هم و یکجا ایراد شده باشند (جعفری، ۱۳۸۶: ۶۲-۷۷).

با توجه به ضوابط یادشده راهکار سیاق نمی‌تواند در فهم متون تقطیع شده راهگشا باشد. زیرا با «تقطیع»، سیاقی که هنگام صدور حدیث بر آن حاکم بوده از دست رفته است. برای مثال یکی از منابع روایی که در مجموع احادیث منقول در آن تقطیع فراوانی به چشم می‌خورد «نهج البلاغه» است. بُرش‌های صورت گرفته بر اندام روایات این اثر، سیاق حاکم بر اصل روایت را از مخاطب امروز گرفته است و سبب شده تا بعضی از عبارات آن نامفهوم و گاه دارای معنای غیر قابل قبولی باشد.

نمونه‌هایی از کاربرد سیاق برای فهم حدیث مشکل نمونه اول

یکی از روایات مشکلی که در فهم آن، وحدت سیاق می‌تواند مفید باشد روایت دیدار با امام زمان ع است که از مسائل چالش برانگیز عصر حاضر است. در این باره عده‌ای قائل به امتناع روایت شده و در مقابل عده‌ای دیگر روایت را امکان‌پذیر می‌دانند. ثمره مهم این بحث در پذیرش یا عدم قبول گزارش‌های تشرّف است.

در بین دلایل اقامه شده، حدیثی به چشم می‌خورد که در واقع توقیعی است از طرف حضرت مهدی ع برای علی بن محمد سمری. متن آن توقیع این است: «بسم الله الرحمن الرحيم. يا عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدِ السَّمَرِيِّ أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَ لَا تُوصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ فَقَدْ وَقَعَتِ الْعَيْبَةُ الثَّانِيَةَ فَلَا ظَهْرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ذَلِكَ بَعْدَ طُولِ الْأَمَدِ وَ قَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ امْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا وَ سَيِّئَاتِي شِيَعَتِي مَنْ يَدْعِي الْمَشَاهِدَةَ إِلَّا فَمَنْ ادَّعَى الْمَشَاهِدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَ الصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛ به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر. ای علی بن محمد سمری! خداوند اجر برادرانت را در عزای تو عظیم گرداند که تو ظرف شش روز آینده خواهی مرد. پس خود را برای مرگ مهیا کن و به احدی وصیت مکن که پس از وفات تو قائم مقام تو شود که دومین غیبت واقع گردیده است و ظهوری نیست مگر پس از اذن خدای عزوجل و آن بعد از مدتی

طولانی و قساوت دلها و پر شدن زمین از ستم واقع خواهد شد و به زودی کسانی نزد شیعیان من آیند و ادعای مشاهده کنند. بدانید هر که پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی، ادعای مشاهده کند دروغگوی مفتری است و توان و نیروئی نیست مگر از سوی خداوند بلند مرتبه بزرگ.» (صدوق، ۱۳۹۵: ۵۱۶/۲).

دو بخش از این توقیع محل گفتگوی جدی واقع شده است بخش اول درباره «الْغَيْبَةُ الثَّانِيَّةُ» (دومین غیبت) است که در برخی از منابع با تعبیر «الغیبة التامة» آمده است (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۹۵؛ طبرسی، ۱۴۲۲: ۱۱۳؛ طبرسی، ۱۴۰۳: ۴۷۸/۲) و بخش دوم که مربوط به واژه «المشاهدة» است.

منکران رؤیت به عبارت «الغیبة التامة» استناد می کنند و می گویند: لفظ «تامة» نشانگر این است که رؤیت به طور مطلق منتفی می باشد و اگر دیداری در عصر غیبت کبری ممکن باشد دیگر لفظ «تامة» معنا نخواهد داشت؛ می شود همان رؤیتی که به شکل ناقص در زمان غیبت صغری وجود داشته است.

نیز منکران با استناد به واژه «المشاهدة» در متن توقیع معتقدند که آن تمام انواع مشاهده را دربردارد؛ اعم از اینکه این مشاهده، با ادعای نیابت از طرف حضرت، همراه باشد یا نباشد. (دوزدوزانی تبریزی، بی تا: ۵)

پاسخ موافقان، نخست متوجه واژه «التامة» است که چون در بیشتر نسخه ها به شکل «الثانية» آمده است (صدوق، ۱۳۹۵: ۵۱۶/۲) احتمال وجود تصحیف در آن قوت گرفته از این رو تمسک به آن، توان لازم برای استدلال را نخواهد داشت.

گذشته از این نکته، به چه دلیل ادعا می شود تا مه و ناقصه بودن غیبت تنها با دیدار و عدم دیدار تحقق می یابد؟ چرا نپذیریم تا مه بودن غیبت به بود و نبود سفیر باشد؟ مگر سیاق (صدر روایت) ناظر به نفی نیابت نیست؟ با این تحلیل روشن می شود که تفاوت این دو غیبت در بود و نبود سفیر و نایب خاص برای امام است و ارتباطی به دیدن و ندیدن آن حضرت ندارد (نک: ری شهری، ۱۳۹۳: ۱۸۶/۵).

استفاده دیگر از سیاق در فهم این روایت در خصوص معنای ظهور است. در استدلال منکران کلمه ظهور به معنای لغوی آن گرفته شده است که نتیجه مطلوب آنها را دارد. یعنی هر نوع ظهوری به طور مطلق نفی شده است. اما سیاق، خبر از اصطلاحی بودن معنای ظهور دارد.

زیرا جملات پیش از آن نشان می‌دهد که منظور، ظهور اصطلاحی امام زمان است. پر شدن زمین از ظلم و طولانی شدن زمان غیبت و قساوت قلب‌ها، قرائنی می‌باشند که سیاق جمله بدست می‌دهد و می‌فهماند که آن ظهور نفی شده ظهور اصلی حضرت است که به اذن خداوند متعال خواهد بود.

استفاده دیگر از سیاق برای فهم این روایت در خصوص واژه «المشاهدة» است. منکران رؤیت با تمسک به اطلاق واژه «المشاهدة» هرگونه مشاهده را منکر شده‌اند چه با واسطه و چه بی‌واسطه. در این باره نیز می‌توان گفت که سیاق، مشاهده همراه با نیابت را نفی می‌کند زیرا صدر روایت نشانگر آن است که امام در صدد بستن طریق نیابت خاص هستند که اساساً سبب صدور این توقیع نیز خاتمه‌دادن به همین موضوع است.

بر این اساس، موافقان رؤیت، این روایت را به شکلی فهمیده و معنا می‌کنند که در آن مشاهده همراه با ادعای نیابت نفی شده است و نه مشاهده بدون آن. علامه مجلسی یکی از این گروه است که در بیان این حدیث می‌نویسد: «لعله محمول علی من یدعی المشاهدة مع النيابة وإیصال الأخبار من جانبه (ع) إلى الشيعة علی مثال السفراء لئلا ینافی الأخبار التي مضت وستأتی فیمن رآه والله یعلم (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۵۱/۵۲): شاید مقصود کسانی باشند که ادعا می‌کنند حضرت را دیده‌اند و از جانب وی نیابت دارند و بخواهند مانند سفرا اخبار آن حضرت را به شیعیان برسانند، تا با اخباری که سابقاً گذشت که افراد زیادی حضرت را دیده‌اند منافات نداشته باشد. عن قریب هم در باب کسانی که آن حضرت را در زمان‌های متأخر دیده‌اند باز خواهد آمد و الله اعلم.»

نمونه دوم

نمونه دیگری از «مشکل الحدیث» که با توجه «سیاق» تبیین می‌شود مسأله مدح خلفاء توسط امیرالمومنین است که با توجه به آگاهی حضرت نسبت به عملکرد آنان در دوران پس از رحلت رسول خدا صدور این سخنان از حضرت علی دور از ذهن به نظر می‌رسد. یکی از این موارد مدح‌نما، عبارت زیر است: «وَوَلِيَهُمْ وَالٍ فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ حَتَّى صَرَبَ الدِّينَ بِجِرَانِهِ» (نهج البلاغة: حکمت ۴۶۷).

ترجمه این حکمت به علت نبود مرجع ضمیر «هم» در «وَلِيَهُمْ» و «هو» در «استقام» برای مترجمان آسان نیست. برای نمونه در یکی از ترجمه‌ها آمده است: «بر آنان حاکمی حکومت کرد که حق را برپا داشت و استقامت نمود، تا دین استقرار گرفت» (انصاریان، ۱۳۸۸: ۳۸۱). پیداست چون فرد وصف شده و نیز جماعتی که او، والی آنها بوده است در این روایت به علت تقطیع صورت گرفته معلوم نیست. طبیعی است که فهم مراد از آن نیز دشوار است. همین سبب شده، معانی متفاوتی از این عبارت برداشت شود تا جایی که برخی این جمله را به شکل اجمال، مدح یکی از رهبران الهی دانسته است (دشتی، ۱۳۷۹: ۷۴۱) و برخی به این مقدار بسنده نکرده مصداقی برای آن تعیین کرده‌اند (فیض الإسلام، ۱۳۷۹: ۱۳۰۰/۶) که این تعیین مصداق خود سبب مشکل و تولید شبهه شده است که با توجه به غصب خلافت چگونه ممکن است حضرت این افراد را مدح کند.

برای فهم این عبارت مراجعه به متن اصلی ضرورت دارد تا روشن شود که آیا این روایت در مقام مدح خلفاء است یا نه؟ ابن ابی الحدید در شرح خود بخشی از خطبه را به شکل زیر آورده است که نشان می‌دهد حضرت در این خطبه در مقام توصیف اوضاع مسلمانان پس از پیامبر اسلام ﷺ بوده است:

«فاختار المسلمون بعده بأرائهم رجلا منهم فقارب وسدد حسب استطاعته على ضعف وحد كانا فيه ثم (خویی، ۱۴۰۰: ۵۳۱/۲۱) ولیهم بعده وال فأقام و استقام حتی ضرب الدین بجرانه علی عسف و عجرفیه کانا فيه ثم اختلفوا ثالثا لم یکن یملک من أمر نفسه شیئا غلب علیه أهله فقادوه إلى أهوائهم كما تقود الوليدة البعیر المخطوم فلم یزل الأمر بینة و بین الناس یبعد تارة و یقرب أخرى حتی نزوا علیه فقتلوه ثم جاءوا بی مدب الدبا یریدون بیعتی (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۲۱۸/۲۰): مسلمانان پس از پیامبر ﷺ با رأی خود، مردی از خودشان را برگزیدند و او در عین حال که ضعیف بود ولی با پشتکاری که داشت زمام امر را بر عهده گرفت و دین را استوار ساخت. پس از او حاکمی، فرمانروای مردم شد که امور زندگی و دینی مردم را برپا داشت و با این که دو صفت کجروی و ناتوانی را داشت، سرانجام چون شتری که جلوی گردن خود را بر زمین می‌نهد، توانست بر کار خود مستقر گردد و آن گاه سومی را جایگزین کردند که به هیچ وجه مالک نفس خود نبود و خویشاوندانش بر او غالب شدند و او را به سمت خواسته‌های خود کشاندند، چنان که فرزند گرسنه شتر، به دنبال مادر می‌دود و پیوسته کار بین او و مردم گاهی دور و گاهی نزدیک

می شد، تا این که بر او تاختند و او را از پای در آوردند، سپس به قصد بیعت با من همچون هجوم ملخ‌ها رو آوردند.»

با دستیابی به متن اصلی، افزون بر اینکه ضمائر، مرجع خود را پیدا می‌کنند و نامفهومی عبارت از بین می‌رود؛ سیاق کل کلام هم به دست می‌آید و با تکیه بر وحدت سیاق می‌توان مشکل حدیث را هم از برطرف کرد. در این خطبه وحدت سیاق نشان می‌دهد که حضرت در مقام مذمت خلفاء است نه مدح آنها. زیرا در وصف اولی عبارت «ضعف و حدّ» را آورده است و در وصف دومی عبارت «عسف و عجز» را بیان کرده است و درباره سومی نیز به تفصیل مذمت کرده است.

گفتنی است تقطیع‌های فراوان در «نهج البلاغه» می‌تواند بر مبنای لایه لایه بودن معنای جملات باشد که این مبنا از نظر علامه طباطبائی^{۱۵} در قرآن بدین صورت است که هر یک از گونه‌های ترکیبی کلام الهی که امکان نگاه مستقل را داشته باشد می‌تواند حجت و معتبر تلقی شود به گونه‌ای که هر معنایی اختصاص به افق و مرتبه‌ای از فهم و درک باشد (اسعدی، ۱۳۹۴: ۱۵).

بعید نیست که این مبنا از آثار ملاصدرا نیز برداشت شود. زیرا وی نیز قائل است که اگر فراز جدا شده از روایت، معنای تمام و مستقلی داشته باشد، تقطیع آن اشکالی نخواهد داشت و طبق این مبنا، ملاصدرا در بسیاری از موارد با بخش بریده‌ای از روایات، اثبات مدعای خود را دنبال می‌کند (معماری، ۱۳۸۷: ۲۹).

نمونه سوم

نمونه دیگری که می‌توان برای حل «مشکل الحدیث» آن، از «سیاق» استفاده کرد خطبه صد و پنجم «نهج البلاغه» است که در بخشی از این خطبه حضرت^{۱۶} بنی امیه را مورد خطاب و سرزنش قرار داده است و در توییح آنها می‌گوید: «فَمَا اخْلَوْلَتْ لَكُمْ الدُّنْيَا فِي لَدَّتِهَا وَلَا تَمَكَّنْتُمْ مِنْ رِضَاعِ اٰخْلَافِهَا اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا صَادَفْتُمُوها جَائِلًا خَطَامُها قَلِيقًا وَضِيئُها قَدْ صَارَ حَرَامُها عِنْدَ اقْوَامٍ بِمَنْزِلَةِ السِّدْرِ الْمَخْضُودِ وَحَالَلهَا بَعِيدًا غَيْرَ مَوْجُودٍ وَصَادَفْتُمُوها وَاللّٰهُ ظِلًّا مَمْدُودًا اِلَى اَجَلٍ مَّعْدُودٍ فَاَلْأَرْضُ لَكُمْ شَاغِرَةٌ وَ اَيْدِيكُمْ فِيها مَبْسُوطَةٌ وَ اَيْدِي الْقَادَةِ عَنْكُمْ مَكْفُوفَةٌ وَ سِيُوفُكُمْ عَلَيْهِمْ مُسَلَّطَةٌ وَ سِيُوفُهُمْ عَنْكُمْ مَقْبُوضَةٌ؛ پس شما (ای بنی امیه) از شیرینی دنیا لذت نبردید و برای

نوشیدن شیر از پستان آن توانمند نشدید؛ مگر بعد از آنکه مهارش را رها و تنگ پالانش را نبسته یافتید. حرامش نزد اقوامی به منزله درخت سدر بی خار (آسان و در دسترس) و حلالش دور از دسترس و غیر موجود بود. به خدا قسم به آن دنیایی دست یافتید که چون سایه‌ای گسترده تا زمانی معین است. زمین برای شما از هر مانعی آزاد و دستتان در آن باز است ولی دستتان رهبران واقعی از سر شما کوتاه است و شمشیرهای شما بر آنان غالب و شمشیر آنان از شما باز گرفته شده است».

شارحان «نهج البلاغه» در توضیح این فقره «وَ صَادَفْتُمُوهَا وَاللَّهِ ظِلًّا مَمْدُودًا إِلَى أَجَلٍ مَّعْدُودٍ» اختلاف کرده‌اند. ابن‌ابی‌الحدید (۱۴۰۴) در توضیح این فقره می‌نویسد: «ثم ذكر أن الدنيا فانية و أنها ظل ممدود إلى أجل معدود.» (۱۲۰/۷): سپس حضرت ذکر کرده که دنیا فانی است و دنیا سایه‌ای گسترده تا زمانی معین است.

همچنین ابن‌میثم (۱۳۶۲) در این باره گفته است: «كُنِيَ بِذَلِكَ عَنْ زَوَالِهَا بَعْدَ حِينَ تَهْدِيدِهَا لَهُمْ بِهِ» (۲۶/۳): حضرت با این لفظ کنایه آورده از زوال دنیا بعد از مدتی و این کنایه آوردن حضرت به عنوان تهدید بنی‌امیه بیان کرده است.

اما برداشت شیخ محمدتقی شوشتری (۱۳۷۶) در شرح خود با اینها متفاوت بوده و سخن این دو شارح را به نقد کشیده است و سه دلیل بر بطلان برداشت آنها اقامه کرده است. وی می‌گوید: «اگر برداشت این دو شارح صحیح بود باید کلمه «و صادفتموها» در عبارت نبود. زیرا بدون آن هم معنای مورد ادعای اینها حاصل می‌شد. در مرحله بعد می‌گوید که اگر حضرت فنا و زوال دنیا را اراده کرده بود مناسب این بود که بگوید «الدُّنْيَا كَظَلِّ زَائِلٍ»؛ یعنی دنیا مانند سایه زودگذر می‌ماند در حالیکه حضرت «الظِّلُّ الْمَمْدُودُ» را بکار برده است و این سایه گسترده با برداشت آنها تنافی دارد. زیرا سایه گسترده در نعمتهای ماندگار به کار می‌رود، همانطور که خداوند متعال در توصیف نعمتهای بهشت ﴿وَ ظِلٌّ مَّعْدُودٌ﴾ (واقع: ۳۰) فرموده است.

بعد مرحوم شوشتری در توضیح عبارت از «سیاق» بهره برده است و می‌نویسد: «سخن ابن‌ابی‌الحدید و ابن‌میثم با سیاق سخنان حضرت [] در این خطبه سازگاری ندارد. بلکه سیاق اینطور می‌نمایند که منظور حضرت این است که بنی‌امیه بعد از پیامبر [] در دنیا، مدت مدیدی زندگانی گوارا داشتند و هر طور که خواستند عمل کردند (۴۵۶/۳).

نتیجه‌گیری

با مشخص شدن تعریف «سیاقن و تمایز آن با مفاهیم نزدیک به آن، هم در معنا و هم در کاربرست و تطبیق آن بر نمونه‌های مهمی که معرکه آراء و گاه سردگمی شارحان و حدیث‌پژوهان می‌شود؛ روشن شد که توجه به عنصر سیاق در فهم حدیث به ویژه احادیث مشکل از ارزش و جایگاه بالایی برخوردار بوده و نقش تعیین کننده‌ای دارد. چیزی که به نظر می‌رسد بیش از این باید مورد توجه دانشوران حدیث قرارگیرد.



کتابنامه

۱. قرآن کریم؛
۲. نهج البلاغة، نسخة صبحی صالح؛
۳. ابن فارس، أحمد (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، محمد هارون، قم: مکتب الأعلام الإسلامي، چاپ اول؛
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، جمال الدین میردامادی، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ سوم؛
۵. ابن أبي الحديد، عبد الحمید (۱۴۰۴ق)، شرح نهج البلاغة، محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: مکتبة آية الله المرعشي النجفي له، چاپ اول؛
۶. اسعدی، محمد (۱۳۹۴ش)، سایه ها و لایه های معنایی؛ درآمدی بر نظریه معنانشناسی مستقل فرازهای قرآنی در پرتو روایات تفسیری، قم: بوستان کتاب، چاپ اول؛
۷. انصاریان، حسین (۱۳۸۸ش)، ترجمه نهج البلاغة، قم: دارالعرفان، چاپ اول؛
۸. بحرانی، ابن میثم (۱۳۶۲ش)، شرح نهج البلاغة، بی جا: دفتر نشر کتاب، چاپ دوم؛
۹. بیانونی، محمد ابوالفتح (۲۰۱۲م)، مشکل الحديث، قاهرة: دارالسلام، چاپ اول؛
۱۰. جاحظ، عمرو بن بحر (۱۹۶۸م)، البيان و التبيين، على بومحلم، بیروت: داراحیاء التراث العربی؛
۱۱. جعفری، یعقوب (۱۳۸۶ش)، «دلالت سیاق و نقش آن در فهم آیات قرآن»، ترجمان وحی، شماره ۲۲، ص ۶۲؛
۱۲. خیرآبادی، محمد ابولیت (۲۰۱۵م)، علوم الحديث؛ اصیلها و معاصرها، قاهرة: دارالكلمة للنشر و التوزيع، چاپ هفتم؛
۱۳. دشتی، محمد (۱۳۷۹ش)، ترجمه نهج البلاغة، قم: مشهور، چاپ اول؛
۱۴. دوزدوزانی تبریزی، یدالله (بی تا)، تحقیق لطیف حول التوقيع الشريف، قم: بدون دیگر مشخصات؛
۱۵. سبحانی، جعفر (۱۴۲۶ق)، أصول الحديث و احكامه في علم الدرایة، قم: جماعه المدرسين في الحوزة العلمية بقم: موسسه النشر الإسلامي، چاپ اول؛
۱۶. سبحانی، جعفر (۱۴۲۴ق)، إرشاد العقول إلى مباحث الأصول، محمدحسین حاج عاملی، قم: موسسه امام صادق له، چاپ اول؛

۱۷. سيوطي، عبدالرحمن (۱۴۱۴)، تدريب الراوى في شرح تقريب النواوى، محمد الفاريابي، بيروت: دارطبيبة؛
۱۸. شوشترى، محمدتقى (۱۳۷۶ش)، بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة، تهران: موسسه انتشارات اميركبير، چاپ اول؛
۱۹. صدر، محمدباقر (۱۴۱۷ق)، بحوث في علم الأصول، عبد الساتر حسن، بيروت: الدار الإسلامية، چاپ اول؛
۲۰. صدوق (ابن باويه)، محمدبن على (۱۴۰۳ق)، معاني الأخبار، على اكبر غفارى، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه: چاپ اول؛
۲۱. _____، (۱۳۹۵ق)، كمال الدين و تمام النعمة، على اكبر غفارى، تهران: اسلاميه، چاپ دوم؛
۲۲. طبرسى، فضل بن حسن (۱۴۲۲ق)، تاج المواليذ، بيروت: دارالقارى، چاپ اول؛
۲۳. طوسى، محمد بن الحسن (۱۴۱۱ق)، الغيبة للحجة، عبدالله تهرانى، قم: دارالمعارف الإسلامية، چاپ اول؛
۲۴. فيض الإسلام اصفهاني، على تقى (۱۳۷۹ش)، ترجمه و شرح نهج البلاغة، تهران: مؤسسه چاپ و نشر تأليفات فيض الإسلام، چاپ پنجم؛
۲۵. مامقانى، عبدالله (۱۴۱۱ق)، مقباس الهداية فى علم الدراية، محمدرضا مامقانى، قم: مؤسسه آل البيت ﷺ، چاپ اول؛
۲۶. محمدي رى شهرى، محمد (۱۳۹۳ش)، دانشنامه امام مهدي // برپايه قرآن، حديث و تاريخ، جمعى از پژوهشگران، قم: موسسه علمى فرهنگى دارالحديث، چاپ اول؛
۲۷. مجلسى، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، جمعى از محققان؛ بيروت: دار إحياء التراث العربى، چاپ دوم؛
۲۸. مظفر، محمدرضا (۱۴۳۰ق)، أصول الفقه، قم: موسسه النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم: چاپ پنجم؛
۲۹. معماری، داوود (۱۳۸۷ش)، «مبانی فقه الحديثی ملاصدرا»، مطالعات قرآن و حديث، شماره ۲، ص ۵؛
۳۰. هاشمى خويى، ميرزا حبيب الله (۱۴۰۰ق)، منهج البراعة في شرح نهج البلاغة، ابراهيم ميانجى، تهران: مكتبة الإسلامية، چاپ چهارم.